

کوروش صفوی

درک نشانه

گرچه برخورد نشانه‌شناسانه با هنر و آثار هنری موضوعی تازه نیست، امواج آن همراه با جریان مکاتب جدید نقد ادبی و نظریه ادبی به‌تازگی به حوزه فکری سرزمین ما وارد شده است. در عین اینکه در این جریان نمونه‌های آثار ارزنده و روشنگر کم نیست، مغلقت‌نویسی و آشفتگی واژگان کار پژوهندگان این حوزه را دشوار و ارتقای سطح مباحث را ناممکن ساخته است. با عنایت به اینکه بحث نشانه‌شناسی از زبان‌شناسی به حوزه‌ها سرایت کرده و با تشبیه هنر به زبان در حوزه هنر نشو و نما یافته است، روشنگری در نشانه‌شناسی هنر نیز ناگزیر از مسیر زبان و بحث در نشانه‌های زبانی می‌گذرد.

مؤلف در این مقاله کوشیده است که موضوع درک نشانه را با استفاده از دانش زبان‌شناسی به زبانی ساده و با اصطلاحاتی روشن تبیین کند. بدین منظور، نخست نشانه و نشانه واقعی را تعریف می‌کند و بر آن اساس نشان می‌دهد که زبان نظامی نشانه‌شناختی است. آن‌گاه تفاوت‌های زبان فردی و زبان اجتماعی و شیوه تبدیل نشانه‌ها از زبان فردی به زبان اجتماعی و واسطه‌های این تبدیل برای ایجاد مفاهیم در میان اهل یک زبان را تبیین می‌کند؛ و از این نتیجه می‌گیرد که نشانه‌شناسی علم نشانه‌های واقعی، یا نمادها، است که به واسطه اشتراک آنچه دانش دایره‌المعارفی خوانده می‌شود، رابطه میان انسانها را برقرار می‌سازند.

مقاله حاضر کوششی است برای تبیین چگونگی درک نشانه‌های نظام‌های نشانه‌شناختی مختلف که به اعتقاد نگارنده، فقط از طریق یک نظام، یعنی نظام نشانه‌شناختی زبان، ممکن است. برای دستیابی به چنین هدفی، ابتدا چگونگی شکل‌گیری نشانه زبانی^۱ را مطرح خواهیم

1) linguistic sign

کرد و سپس، با اشاره به ارغنون^۲ بولر^۳ و معرفی نقشهای نشانه، به این نکته خواهیم پرداخت که نشانه چگونه امکان درک می‌یابد.

۱. نشانه زبانی

بحث درباره نشانه زبان به شکل امروزی‌اش نخستین بار در تقریرات فردینان دو سوسور^۴ طرح شده است؛ ولی مسلماً به آراء هر در^۵ و هومبالت^۶ و لایبنتس^۷ و حتی رواقیون یونان باستان، به ویژه زنون^۸، باز می‌گردد^۹ و بی‌تأثیر از دیدگاه ایپولیت^{۱۰}، فیلسوف فرانسوی معاصر سوسور، نیست^{۱۱}.

برای درک دقیق آنچه سوسور درباره نشانه زبان مطرح می‌سازد، فرض کنید که هر یک از ما بخواهیم واژه «اسب» را تلفظ کنیم. مسلماً آوای تولیدی ما به هنگام تلفظ این واژه به لحاظ فیزیکی با یکدیگر بسیار تفاوت خواهد داشت. دستگاه طیف‌نگار حتی به ما نشان می‌دهد که هر بار خودمان نیز این واژه را تلفظ کنیم، این تولید آوایی با دفعات قبل و بعد آن تفاوت‌های بارزی دارد. با این اوصاف، ما در هر بار حس می‌کنیم که واژه «اسب» را تلفظ کرده‌ایم و مخاطبمان نیز همین واژه را می‌شنود. این نکته درباره همه واحدهای زبان صادق است. بنابراین می‌توان ادعا کرد که این تفاوت‌های فیزیکی در درک ما از واژه مذکور اثری ندارد؛ ولی اگر این تفاوت به حدی برسد که «اسب» با واحدهای دیگر، مانند «است» و «کسب» و «اشک»، اشتباه شود، دیگر نمی‌توانیم مدعی شویم که واژه «اسب» را تلفظ کرده‌ایم. به عبارت ساده‌تر، ما می‌توانیم «اسب» را به هر شکلی که بخواهیم تلفظ کنیم، به شرط این که خود و مخاطبمان احساس کنیم واژه «اسب» را تلفظ کرده‌ایم. پس ما دو «اسب» داریم: یکی آنچه زنجیره‌ای از اصوات است و هر بار که تلفظ می‌کنیم به لحاظ فیزیکی با دفعات قبل و بعد تفاوت می‌کند، زیرا صرفاً مجموعه‌ای از آوای تولیدی است؛ و دومی آنچه در نظام زبان مطرح می‌شود و در تقابل با واحدهای دیگر این نظام است. سوسور «اسب» دوم را تصور صوتی^{۱۲} ما از «اسب» اول می‌داند و آن را دال^{۱۳} می‌نامد. پس دال پدیده‌ای ذهنی است و در اصل، تصویری است که ما از اصوات تشکیل دهنده «اسب» در ذهن داریم.

حال به سراغ چیزی می‌رویم که در جهان خارج وجود دارد و ما

- 2) organon
- 3) Karl Bühler (1879-1963)
- 4) Ferdinand de Saussure (1857-1913)
زبان‌شناس صاحب‌نام سوئیسی، از پیش‌روان زبان‌شناسی. — و.
- 5) Ferdinand de Saussure, *Cours de Linguistique Générale*, ed. Tullio de Mauro, (Paris, 1973), p.97.
- 6) Johann Herder (1744-1803)
فیلسوف، شاعر و نقاد نویس آلمانی، بزرگ‌ترین اثر او خلاصه فلسفه بشر است. — و.
- 7) Wilhelm von Humboldt (1767-1835)
زبان‌شناس و نویسنده آلمانی. — و.
- 8) Gottfried Wilhelm von Leibniz (1646-1716)
فیلسوف، طبیعی‌دان، ریاضی‌دان و سیاست‌مدار آلمانی. — و.
- 9) Zeno of Citium (336-264 B.C.)
فیلسوف یونانی، مؤسس مذهب رواقی. — و.
(۱۰) کورش صفوی، از زبان‌شناسی به ادبیات، (تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۸۰)، ج ۲: شعر، ص ۲۳.
- 11) Hippolyte Adolphe Taine (1828-1893)
منتقد، فیلسوف، ادیب و مورخ فرانسوی. — و.
- 12) Hippolyte Adolphe Taine, *De l'intelligence*, (Paris, 1870), 2 vols.
- 13) sound image
- 14) signifier
- 15) Ferdinand de Saussure, *Cours de Linguistique Générale*, p.97.

آن را «اسب» می‌نامیم. میلیونها نوع از این حیوان با شکل و قیافه‌های مختلف، اندازه‌ها و رنگهای متفاوت، از دهها نژاد در این سو و آن سوی جهان وجود دارند که هیچ یک شبیه به آن یکی نیست. ما حتی با «اسب»هایی سر و کار داریم که در جهان واقعی نبوده‌اند و متعلق به جهانهای ممکن دیگر بوده‌اند: اسب تک‌شاخ، اسب بالدار، اسب رستم، که رخس نامیده‌ایم، و صدها اسب عجیب و غریب دیگر؛ و علاوه بر این، تمامی اسبهای جهان اطرافمان را «اسب» می‌نامیم، زیرا این مصداقهای جهان خارج یا جهانهای ممکن در ذهن ما تصویری را پدید می‌آورند که با تصویری که از پدیده‌های دیگر داریم در تقابل است. سوسور این تصور معنایی را **مدلول**^{۱۶} می‌نامد.^{۱۷} مصداقهای جهان خارج به تنهایی ناقص‌اند، یعنی ما نمی‌توانیم اسبی را در جهان خارج بیابیم که ویژگیهای تمام اسبها را داشته باشد. چنین اسبی باید هم کوتاه باشد و هم بلند، هم سیاه باشد و هم سفید و هم قهوه‌ای، هم یال داشته باشد و هم نداشته باشد و الی آخر؛ ولی تصور ذهنی ما از «اسب» کامل است و تمامی این ویژگیها را در بردارد. پس دال را نباید با صوت اشتباه گرفت و مدلول هم همان مصداق جهان خارج نیست، بلکه دال و مدلول تصویرهایی ذهنی است که به نظام زبان تعلق دارد. سوسور پیوند این دو را نشانه‌ی زبانی می‌نامد.

چون دال و مدلول ذهنی است، این پیوند نیز ذهنی است. هر نشانه‌ی زبانی در تقابل با دیگر نشانه‌های زبانی است. هر دال به چیزی غیر از خود دلالت می‌کند که مدلول آن دال نامیده می‌شود؛ و به همین دلیل، زبان را می‌توان نظامی نشانه‌شناختی دانست. واحدهای این نظام، یعنی همین نشانه‌های زبانی، ماهیتی اختیاری^{۱۸} دارند.^{۱۹} به این معنا که هر دال ممکن بود به مدلول دیگری پیوند خورده باشد؛ مثلاً همین چیزی را که امروز در زبان فارسی «اسب» می‌نامیم می‌توانستیم چیز دیگری، مثلاً «هورس»، بنامیم و وقتی آواهای «هورس» را می‌شنویم، بر حسب تصور صوتی‌ای که از این صداها داشتیم، آن را در تقابل با «مورس» و «قرص» و غیره قرار دهیم و این دال را به همان تصور معنایی‌ای پیوند دهیم که در ذهنمان از اسبهای جهان خارج داریم. بعلاوه، نشانه‌های زبان قراردادی^{۲۰} است. سخن‌گویان به هر زبان پس از پیوند میان یک دال و یک مدلول خود را موظف می‌بینند که برای ایجاد

16) signified

 17) Ferdinand de Saussure, *Cours de Linguistique Générale*, pp.97-103.

18) arbitrary

 19) Ferdinand de Saussure, *Cours de Linguistique Générale*, pp.100.

20) conventional

ارتباط با یکدیگر، این پیوند را حفظ کنند. مسلماً این پیوند در مقابل زمان مقاوم نیست و همین امر اسباب تحول زبان را فراهم می‌آورد.

۲. الگوی ارغنون بولر

در مکالمه «کراتولوس»^{۲۱}، سقراطی که افلاطون معرفی می‌کند به این نکته اشاره دارد که سخن گفتن عملی است که واژه ابزار تحقق آن است. این نگرش الگویی را در اختیار فیلسوف و روان‌شناس آلمانی، کارل بولر، قرار داد تا زبان را ابزار یا، بهتر بگوییم، ارغونی برای ایجاد ارتباط معرفی کند.

در آنچه بولر مطرح ساخت، اندیشه‌ای بود که در مطالعه نشانه‌های زبانی، اصلی انکارناپذیر به حساب آمد. به اعتقاد وی، هر نشانه^{۲۲} برای این که نشانه زبانی تلقی شود باید در آن واحد سه نقش داشته باشد: اولاً بتواند نقش **نماد**^{۲۳} را ایفا کند، یعنی به موضوعی در جهان خارج دلالت کند؛ ثانیاً باید نقش **نشان**^{۲۴} را ایفا کند، یعنی از طریق آن نشانه بتوان اطلاعاتی درباره فرستنده کسب کرد؛ ثالثاً باید نقش **علامت**^{۲۵} داشته باشد، یعنی گیرنده را وادار سازد تا آن نشانه را تعبیر کند یا واکنشی در برابرش نشان دهد. برای درک بهتر مطلب، به نمونه ۱ توجه کنید: (۱) «چقدر تشنه‌ام است.» جمله ۱ به موضوعی در جهان خارج از زبان ارجاع می‌دهد؛ و به همین دلیل، نقش نماد دارد. نقش نشان را نیز دارد، زیرا اطلاعاتی درباره فرستنده، یعنی گوینده جمله ۱، به مخاطب می‌دهد؛ و ضمناً نقش علامت را دارد و شنونده را وادار می‌سازد تا جمله ۱ را تعبیر کند و پس از تعبیر این جمله، احتمالاً در واکنش، برای گوینده جمله ۱ لیوانی آب بیاورد.

الگوی ارغنون بولر را می‌توان به نشانه‌های دیگر نظامهای نشانه‌شناختی نیز تعمیم داد؛ مثلاً چراغ قرمز راهنمایی و رانندگی در آن واحد به موضوع «ایستادن»، با این اطلاع که مرجعی قانونی این چراغ را نصب کرده، و نیز به واکنش بیننده چراغ، که ایستادن وی در مقابل این چراغ است، دلالت می‌کند. به این ترتیب، هر چراغ قرمزی نشانه «ایستادن» نیست؛ زیرا جدا از نقش نماد باید دو نقش نشان و علامت بودن را نیز داشته باشد. چراغ قرمزی را که می‌دانیم اداره راهنمایی و رانندگی در سر چهارراهی نصب نکرده و مثلاً بچه‌ای آن را به درختی

21) Kratylos

22) sign

23) symbol

24) symptom

25) signal

آویزان کرده است نشانه «ایستادن» به حساب نمی‌آوریم. بعلاوه، اگر همین چراغ قرمزی که مرجعی قانونی در سر چهارراه نصب کرده نقش علامت را ایفا نکند، باز هم نشانه به حساب نمی‌آید؛ مثلاً وقتی من بخواهم پیاده به نانوایی محله‌مان بروم و از هیچ چهارراهی نیز رد نشوم، چراغ قرمز سر چهارراه برایم نشانه «ایستادن» نیست. همچنین حلقه‌ای که به انگشت دوم دست چپ می‌کنیم در شرایطی نشانه «ازدواج» است که مخاطب ما نقش آن را درک کند، یعنی این نشانه نقش علامت را نیز داشته باشد. سیاه‌پوست امریکایی زمانی می‌تواند با پوشیدن لباس بومی آفریقاییان نشانه‌ای برای اعتراض به تبعیض نژادی تلقی شود که تمامی مردم لباس را نپوشند؛ زیرا در غیر این صورت، چنین لباسی «نشانه» اعتراض تلقی نخواهد شد.

براساس آنچه تاکنون گفته شد، به اعتقاد نگارنده این سطور، بحث درباره‌ی یک نشانه زمانی منطقی است که هر سه نقش مطرح در ارغنون بولر را ایفا کند.

۳. زبان اجتماعی و زبان فردی

از مهم‌ترین پرسشهای فیلسوفان زبان و معنی‌شناسان این است که آیا دانش زبانی^{۲۶} با آنچه دانش دایرة‌المعارفی^{۲۷} نامیده می‌شود یکی است یا تفاوت دارد؟ فرض کنید من برلیان را سنگ گران‌قیمتی بدانم که با الماس تفاوت دارد و شما، بر حسب اطلاعات و تجربه‌ای که از جهان خارج کسب کرده‌اید، بدانید که برلیان نوع خاصی از تراش الماس است. به این ترتیب، من بر حسب دانش دایرة‌المعارفی‌ام برلیان و الماس را دو سنگ متفاوت می‌دانم و شما این دو را یک نوع می‌دانید و دانش دایرة‌المعارفی ما با یکدیگر متفاوت است؛ ولی جالب این است که اگر من جمله «کامبیز برای خانمش یک انگشتر برلیان خرید» را به کار ببرم، شما آن را درک می‌کنید؛ این در حالی است که اولاً طبقه‌بندی ما درباره‌ی برلیان با یکدیگر تفاوت دارد و ثانیاً هر دو می‌دانیم که «انگشتر برلیان» وجود خارجی ندارد! یعنی هیچ انگشتری را از برلیان نمی‌سازند، بلکه منظور از «انگشتر برلیان» انگشتری با پایه‌ای فلزی است که بر روی آن، سنگ برلیان نصب کرده‌اند. بدین ترتیب، انگار ما با وجود اختلاف در دانش دایرة‌المعارفی‌مان دانش زبانی مشترک داریم.

26) linguistic knowledge

27) encyclopaedic knowledge

اطلاعاتی که ما از جهان خارج به دست می‌آوریم فردی است، اگر چه ممکن است وجوه مشترکی نیز داشته باشند؛ مثلاً اینکه پاریس پایتخت فرانسه است اطلاعی فردی است که در میان ما مشترک است؛ ولی برای من، که مثلاً در پاریس تصادف کرده‌ام و دستم شکسته است، واژه «پاریس» معنی خاصی دارد که ویژه من است. این معانی زبانی را پدید می‌آورد که فردی است، زیرا بر حسب انتخابهای خودمان از جهان خارج شکل گرفته است. پس ما برای خود زبان فردی ویژه‌ای داریم که برای اندیشیدن با خود به کار می‌بریم.^{۲۸}

اگر بپذیریم که هیچ دو زبان فردی‌ای یکسان نیست، آن هم به این دلیل قطعی که دانش دایرةالمعارفی هیچ دو نفری یکسان نیست؛ باید این نکته را نیز بپذیریم که ما به هنگام صحبت با دیگران از زبانی بهره می‌گیریم که فردی نیست، بلکه اجتماعی است و به جای افتراقها، اشتراکها را می‌نمایاند. فرض کنید من انگشتی خریده باشم و به شما بگویم که «انگشت خریده‌ام.» شما این جمله را درک می‌کنید، بدون اینکه کوچک‌ترین اطلاعی از جنس، نوع، شکل، قیمت و دیگر ویژگیهای این انگشت داشته باشید؛ در حالی که من از تمام این ویژگیها باخبرم. بنابراین، جمله «انگشت خریده‌ام» برای من در برگیرنده جزئیاتی است که به شما منتقل نمی‌شود.

براساس آنچه گفته شد، شاید بتوان گفت که گوینده برای ایجاد ارتباط با مخاطب خود آنچه را قرار است از زبان فردی‌اش به شنونده منتقل کند الزاماً به زبانی اجتماعی ترجمه می‌کند که تنها کلیتها را می‌نمایاند. بعلاوه، مخاطب نیز آنچه را به زبان اجتماعی می‌شنود به زبان فردی‌اش برمی‌گرداند و آن را بر حسب دانش دایرةالمعارفی خودش درک می‌کند.

جالب اینجاست که ما در بسیاری از مواقع در این ترجمه ناموفقیم. فرض کنید از کسی متنفرید و نوع نفرت شما به حدی است که مثلاً حتی با شنیدن اسم او دهانتان خشک می‌شود و نمی‌توانید به کارتان ادامه دهید. در این صورت، جمله‌های ۲ تا ۵ برگردان مناسبی برای ابراز احساس شما تلقی نمی‌شود:

(۲) «ازش بدم میاد»؛ (۳) «ازش متنفرم»؛ (۴) «حالم ازش به هم می‌خوره»؛

۲۸ کورش صفوی، درآمدهای
بر معنی شناسی، (تهران،
پژوهشگاه فرهنگ و هنر
اسلامی، ۱۳۷۹)، ص ۴۱.

(۵) «وقتی می‌بینمش حالم بد می‌شه.»

این نمونه‌ها را می‌توان باز هم ادامه داد و مثلاً به جمله ۶ رسید:

(۶) «وقتی می‌بینمش دهانم خشک می‌شه و نمی‌تونم کار کنم.»

مسلماً حتی جمله ۶ و صدها جمله دقیق‌تر از این نیز تمامی احساس و واکنش شما را بیان نمی‌کنند؛ و تازه اگر تمامی جزئیات احساس خود را در قالب جمله‌ای طولانی به مخاطب خود منتقل کنید، باز هم در انتقال دقیق نرفتتان ناموفق خواهید بود، زیرا آن مخاطب جمله شما را از طریق زبان فردی خودش درک خواهد کرد و ایجاد ارتباط در حد کلیتها باقی خواهد ماند. اگر بخواهید به مخاطب خود بفهمانید که به چه شکلی فردی را دوست دارید، باز همین گونه ناموفق خواهید بود. به عبارت ساده‌تر، در این برگردان، یعنی ترجمه زبان فردی به زبان اجتماعی، همواره جزئیاتی از دست خواهد رفت و برای مخاطب، در برگردان زبان اجتماعی به زبان فردی، جزئیات دیگری جانشین آن خواهد شد.

برای درک بهتر مطلب، فرض کنید من از ارتفاع می‌ترسم و به همین علت، وقتی از نردبان بالا می‌روم، حالتی در من پدید می‌آید که احساس می‌کنم پاهایم می‌لرزند، در حالی که نمی‌لرزند، و چشمم درست نمی‌بیند و با هر صدایی عصبی می‌شوم و دهها احساس دیگر، که فقط برای خودم قابل درک است. در چنین وضعی، سعی می‌کنم با کمال دقت، با طرح تمامی جزئیات، به شما بگویم که دیروز لوستر اتاقم را پایین آورده‌ام و شسته‌ام و دوباره وصل کرده‌ام. من سعی می‌کنم همه آنچه را بر من گذشته است به دقت برای شما بازگو کنم، ولی شما گفته‌های مرا به شکلی درک خواهید کرد که برای شما قابل درک است. این تفاوت درک ناشی از تفاوت دو دانش دایرةالمعارفی من و شماست و به دانش زبانی ما مربوط نیست؛ زیرا دانش زبانی ما — مثلاً کلیه اطلاعاتی که از زبانی اجتماعی، مثل فارسی، در اختیار داریم، از قبیل قواعد نظام آوایی و صرف و نحو و قواعد معنایی و جز آن— باید برای برقراری ارتباط میان ما تا حد بسیار زیادی مشترک باشد.

۴. رمزگانها

در این بخش، سعی شده است که مشخص شود ما در مطالعه نشانه‌ها

به چه نوع رمزگانهایی توجه داریم و محدوده نشانه‌شناسی کجاست. اگر بر حسب این واقعیت که هر چیزی می‌تواند بر چیز دیگری دلالت کند، بخواهیم قلمرو نشانه‌شناسی را مشخص کنیم؛ نشانه‌شناسی به دانش سلطه‌جویی بدل می‌شود که نه تنها زبان‌شناسی، بلکه فیزیک و شیمی و سایر علوم و حتی فنونی چون پزشکی را در برمی‌گیرد. در همان گام نخست، اعتراض وارد بر این نشانه‌شناسی سلطه‌جو این است که پدیده‌های دلالتی چنین حوزه‌های متنوعی — اگر هم نشانه باشند — از یک نوع نیستند؛ مثلاً تابلوی نقاشی از صورت یک فرد را می‌توان نشانه دانست، ولی این نشانه از نوع شمایل^{۲۹} است، یعنی پیوند میان دال و مدلول بر حسب شباهت صورت پذیرفته یا دود را می‌توان نشانه آتش دانست، ولی این نشانه از نوع نمایه^{۳۰} است، یعنی پیوند دال و مدلول بر حسب سبب و علت صورت پذیرفته، زیرا آتش علت پدیدآمدن دود است. به همین دلیل به نظر می‌رسد که نشانه‌شناسی را باید دانش مطالعه نشانه‌های واقعی دانست، یعنی نشانه‌هایی که پیوند میان دال و مدلولشان قراردادی و اختیاری باشد و نماد تلقی شوند. در اصل، نشانه‌ای واقعی است که براساس الگوی ارغنون بولر، در آن واحد سه نقش نماد و نشان و علامت داشته باشد.

با توجه به آنچه گفتیم، رمزگانهایی که می‌توان جزو نظامهای نشانه‌شناختی به حساب آورد در سه گروه اصلی قابل طبقه‌بندی است: نخست، رمزگانهایی مانند زبانهای طبیعی، مرس^{۳۱}، سمافور^{۳۲}، بریل^{۳۳}، علایم اختصاری در علوم مانند شیمی و فیزیک و ریاضی، علایم راهنمایی و رانندگی، که در آنها ارتباط به شکلی مستقیم برقرار می‌شود. مونن^{۳۴} درباره بسیاری از این رمزگانها بحث و بررسی کرده است.^{۳۵}

دوم، رمزگانهایی که جنبه زیبایی‌شناختی دارد و بر خلاف گروه نخست، صرفاً نوعی نشانه‌گذاری موجز برای مفاهیمی از پیش شناخته شده تلقی نمی‌شود. رمزگانهای نقاشی و موسیقی از آن جمله است. همین جنبه زیبایی‌شناختی سبب می‌گردد که گاه ادبیات را نیز از رمزگانهای این گروه تلقی کنند^{۳۶} و نظام نشانه‌شناختی زبان را از ادبیات مجزا بدانند. نگارنده این سطور با این نظر کاملاً مخالف است و در نوشته‌های متعدد ثابت کرده که تمامی شگردهای آفرینش ادبی،

29) icon

30) index

31) Morse

32) semaphore

پیام‌رسانی به وسیله دو پرچم

33) Braille

34) George Mounin

35) George Mounin,

*Introduction à la
Sémiologie,*
(Paris, Minuit, 1970).

۳۶) جاناتان کالر، فردینان

دو سوسور،

 ترجمه کورش صفوی، (تهران،
هرمس، ۱۳۷۹)، ص ۱۱۸.

نظیر تشبیه و استعاره و مجاز و کنایه، در گونه خودکار زبانهای طبیعی نیز کاربرد دارد و نمی‌توان مرزی میان این دو نظام در نظر گرفت. سوم، رمزگانهایی که جنبه آداب و رسوم و قراردادهای حاکم بر شیوه خورد و خوراک و لباس پوشیدن و غیره دارد. در این خصوص می‌توان رمزگان غذاها را در میان ایرانیان نمونه آورد که مثلاً شیرین‌پلو را برای مراسم عروسی و حلوا را برای مجلس ختم متناسب می‌سازد.^{۳۷} هر یک از این رمزگانه‌های سه‌گانه از مجموعه نشانه‌های اختیاری و قراردادی‌ای تشکیل شده است که با توجه به محورهای هم‌نشینی و جانمایی ممکن است با یکدیگر ترکیب و یا به جای هم انتخاب شوند؛ مثلاً پیراهن و شلوار در رمزگان پوشاک در هم‌نشینی با یکدیگر قرار می‌گیرد، ولی پالتو و بارانی در همین رمزگان به جای هم انتخاب می‌شود. در چنین شرایطی، گریز از روابط حاکم بر نشانه‌های یک رمزگان ممکن است به برجسته‌سازی^{۳۸} منجر شود. گریز از قواعد حاکم بر زبان خودکار ما را به ادبیات و گریز از قواعد حاکم بر جهان واقعی اطرافمان ما را به جادو خواهد رساند. نمونه بارز این ادعا را می‌توان داستانهای هری پاتر^{۳۹} دانست. جی. کی. رولینگ^{۴۰} در مجموعه این داستانها به هنجارگریزی در فیزیک دل خوش کرده است و بس.

۵. زبان و درک رمز

تا به اینجا سعی بر آن بود تا مشخص شود که نشانه چیست و نشانه واقعی کدام است و نشانه‌شناسی به چه رمزگانهایی می‌پردازد. در این بخش، در پی آن خواهیم بود که معلوم کنیم درک نشانه، به منزله واحد تشکیل دهنده رمزگان، چگونه ممکن خواهد بود.

مسلماً در همان گام نخست به این نتیجه خواهیم رسید که انگار برخی از رمزگانه‌های گروه نخست، از قبیل مرس یا بریل، از طریق رمزگانه‌های زبانهای طبیعی امکان درک می‌یابند. این نتیجه‌گیری درست است و به سایر رمزگانه‌های گروه‌های سه‌گانه پیش‌گفته نیز قابل تعمیم می‌نماید. به عبارت ساده‌تر، تصور نگارنده این است که ما ابتدا باید واحدهای یک رمزگان را به رمزگانه‌های زبانهای طبیعی برگردانیم تا بتوانیم این واحدها را درک کنیم و حتی تشخیص این امر، که مجموعه‌ای از نشانه‌ها یک رمزگان را تشکیل می‌دهند، از طریق

۳۷) کورش صفوی، درآمدهی بر معنی‌شناسی؛ کورش صفوی، «نگاهی تازه به فرایند مجاز در زبان ادب فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، (مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۹)، ش ۱۲۸-۱۲۹؛ کورش صفوی، از زبان شناسی به ادبیات، ج ۲.

38) foregrounding

39) Harry Potter

40) J. K. Rowling

رمزگان زبانهای طبیعی میسر است.

اجازه دهید برای درک بهتر مطلب، درباره یکی از این رمزگانها، مثلاً رمزگان علایم راهنمایی و رانندگی، بحث کنیم. به اعتقاد نگارنده، من با دیدن چراغ قرمز سر چهارراه پایم به روی ترمز اتومبیل نمی‌روم، بلکه اول آن چیزی را که نور قرمز دارد در زبان فارسی به **چراغ قرمز** برمی‌گردانم و سپس **معنی آن را ایستادن** در نظر می‌گیرم و بعد می‌ایستم. فرض کنید اعتقاد نگارنده در این باره اشتباه باشد، یعنی نشانه چراغ قرمز راهنمایی و رانندگی بی‌واسطه زبان درک شود. در این صورت، پرسش عمده این است که من این نشانه قراردادی را چگونه آموخته‌ام؟ مسئله اصلی این است که آیا من علایم راهنمایی و رانندگی را **یاد گرفته‌ام** یا **فرا گرفته‌ام**؟ آیا این یادگیری چیزی شبیه به یادگیری شنا کردن است یا فراگیری راه رفتن؟ مسلماً اگر مرا در محیطی مناسب قرار می‌دادند، مثلاً در حیاطی که انواع علایم راهنمایی و رانندگی را در آن کاشته باشند؛ من با دیدن آنها این علایم را نمی‌آموختم. پس یادگیری این نشانه‌ها از نوع یادگیری شنا کردن است، یعنی باید با آموزش همراه باشد. حال مسئله این است که این آموزش به کمک چه ابزاری صورت پذیرفته است؟ می‌بینیم که به هر شکل مسئله را بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که انگار این نشانه‌ها از طریق نشانه‌های زبان درک شده است.

پیش‌تر به این نکته اشاره کردیم که درک ما وابسته به دانش دایرةالمعارفی ماست؛ یعنی ما همه چیز را از طریق زبان فردی‌مان درک می‌کنیم. افرون بر این، با توجه به الگوی ارغنون بولر، هر نشانه برای اینکه واقعی به حساب آید باید نقش نماد و نشان و علامت را ایفا کند. برای اینکه نشانه نقش علامت را بگیرد، باید به تجربیات گیرنده نشانه، یا بهتر بگوییم، به دانش دایرةالمعارفی وی ربط داشته باشد و در این دانش دایرةالمعارفی، چنین نشانه‌ای ثبت شده باشد. به عبارت ساده‌تر، من برای اینکه نشانه چراغ قرمز راهنمایی و رانندگی را درک کنم، باید این نشانه را در دانش دایرةالمعارفی خود داشته باشم. انتقال این آگاهی به فردی دیگر از طریق زبان اجتماعی صورت می‌پذیرد؛ یعنی باید این اطلاع را که چنین چراغی به معنی ایستادن است از زبان فردی به زبان اجتماعی ترجمه کرد و به مخاطب منتقل ساخت. بدین ترتیب، می‌بینیم

که همهٔ رمزگانها از طریق رمزگانهای زبانهای طبیعی امکان درک می‌یابند. آنچه گفته شد، علاوه بر رمزگانهای گروه اول، دربارهٔ رمزگانهای گروه دوم، مثلاً نقاشی و موسیقی، و رمزگانهای گروه سوم، مثلاً رمزگانهای خوراک یا پوشاک، صادق است. مسلماً در خصوص رمزگانهای گروه دوم، بحث بر سر رمزگانهایی نیست که همچون رمزگانهای گروه اول دفترچهٔ راهنمایشان در اختیارمان باشد. در رمزگانهای گروه دوم، مثلاً موسیقی، اینکه هر دال به چه مدلولی پیوند خورده است از پیش قابل تعیین نیست؛ مثلاً اینکه نتهای کنسرتو پیانو شمارهٔ یک^{۴۱} چایکوفسکی^{۴۲} چه معنایی دارند، یا تکرار نت سل در آغاز سمفونی شمارهٔ پنج^{۴۳} بتهوون^{۴۴} به راستی به معنی دق‌الباب است یا نه، یا در سونات مهتاب^{۴۵} کاربرد نتهای در جایگاهی خاص صدای جغد را می‌نمایند یا نه. این نتهای موسیقی زمانی برای شنونده به چنان معنایی دلالت می‌کنند که قرارداد آن آموزش داده شده باشد و این آموزش تنها از طریق رمزگانهای زبانهای طبیعی میسر است. اگر قرار باشد پیوند میان دال و مدلول در موسیقی به شکلی باشد که نشانه‌های موسیقی قراردادی بودن خود را نمایند، آن‌گاه دیگر نمی‌توان از **رمزگان موسیقی** سخنی به میان آورد و آن را نوعی نظام نشانه‌شناختی و شامل نشانه‌های واقعی تلقی کرد.

۶. نشان‌داری سازی رمز

تا به اینجا مشخص شد که نشانه‌های رمزگانهای مختلف از طریق رمزگانهای زبانهای طبیعی و برگردان آنها به زبان فردی مخاطب قابل درک است. مسلماً هر نشانه در رمزگان خود **بی‌نشان**^{۴۶} است، ولی می‌توان آن را از طریق نشانه‌های دیگر **نشان‌دار**^{۴۷} کرد، خواه این نشانهٔ دوم متعلق به همان رمزگان نشانهٔ اول باشد و خواه نباشد. برای درک بهتر مطلب، در رمزگان زبان فارسی، همان واژه «اسب» را در نظر بگیرید که در هم‌نشینی با واژه‌های دیگر در نمونه‌های ۷ تا ۱۱ به تدریج نشان‌دار می‌شود: (۷) «اسب نر»؛ (۸) «اسب نر ابلق»؛ (۹) «اسب نر ابلق کامبیز»؛ (۱۰) «آن اسب نر ابلق کامبیز که یک پایش می‌لنگد»؛ (۱۱) «آن اسب نر ابلق کامبیز که یک پایش می‌لنگد و توی اصطبل خوابیده». در نمونهٔ ۷، «اسب نر» نسبت به «اسب» نشان‌دار است و نسبت به

41) *Piano Concerto no. 1.*

42) Peter Ilich Tchaikovsky (1840-1893)

43) *Symphony no. 5*

44) Ludwig van Beethoven (1770-1827)

45) *Moonlight Sonata.*

46) unmarked

47) marked

نمونه ۸، یعنی «اسب نر ابلق»، بی‌نشان تلقی می‌شود و الی آخر. همین شرایط را می‌توان از طریق هم‌نشینی نشانه‌های رمزگانهای دیگر نیز پدید آورد؛ مثلاً هدیه دادن یک انگشتر به همراه یک گل رز معنایی می‌یابد که در هم‌نشینی همان انگشتر با چیزی گران‌تر از آن شاخه گل، مثلاً یک پرس چلوکباب! قابل درک نیست. موسیقی مناسب فیلم ترسناک آن را ترسناک‌تر می‌کند و اگر نامتناسب باشد، روند درک محتوای فیلم را به بیراهه می‌کشاند. در این میان، نشانه و رمزگانی در درک معنی مؤثر خواهد بود که قرار است نقش نشان‌داری را ایفا کند؛ مثلاً فیلمی که بر روی پرده‌ای در پشت نوازندگان قطعه‌ای موسیقی پخش می‌شود، نقش نشان‌داری دارد؛ و در مقابل، موسیقی‌ای که برای متن فیلم در نظر گرفته می‌شود عامل نشان‌داری خواهد بود.

۷. نتیجه

در این نوشته، ابتدا نشانه از دیدگاه سوسور معرفی شد؛ و سپس الگوی ارغنون بولر طرح شد، برای تعیین آنچه قرار است **نشانه واقعی** تلقی شود و واحد مطالعه نشانه‌شناسی به حساب آید. پس از آن، به چگونگی درک نشانه اشاره و تأکید شد که درک نشانه و حتی تشخیص این مهم که مجموعه‌ای از نشانه‌ها نوعی نظام نشانه‌شناختی پدید آورده‌اند تنها از طریق رمزگانهای زبانهای طبیعی ممکن است؛ زیرا این رمزگانها فقط ابزار دست‌یابی ناقص به زبان فردی است. بخشی از دانش دایرة‌المعارفی هر فرد را همین نشانه‌های واقعی تشکیل می‌دهند و قراردادی بودن نشانه‌های واقعی متضمن اشتراکشان در دانش دایرة‌المعارفی طرفین ارتباط است.